

آیرونی موقعیت در مثنوی خسرو و شیرین حکیم نظامی گنجوی

علیرضا اقدامی^۱

اکرم رحمانی^۲

چکیده

آیرونی، شگردی است که نویسنده یا گوینده با آن، با توجه به بافت متن به کلام یا واقعه ظاهراً صریح، معنایی بسیار متفاوت می‌بخشد. مهم‌ترین گونه‌های آیرونی عبارتند از: کلامی، نمایشی، موقعیت، سقراطی، رمانتیک و تقدیر. آیرونی موقعیت، زمانی به کار می‌رود که تضادی بین موقعیت‌های واقعی و آنچه که متناسب است یا بین وضعیت‌هایی که اتفاق افتاده و وضعیت‌هایی که انتظار می‌رود، رخ می‌دهد، یعنی آنچه انتظار می‌رود، پیش آید و آنچه که اتفاق می‌افتد، با هم تفاوت دارد. نظامی، شاعر قرن ششم، از جنبه‌های آیرونیک در آثار داستانی خود بهره‌های فراوانی برده است. وقایع و اتفاقاتی که در داستان می‌افتد، وقتی رنگ و بوی آیرونی به خود می‌گیرد، خواننده را بر آن می‌دارد تا با اشتیاق بیشتری به ادامه داستان توجه کند و هر از گاهی هم خنده‌هایی هر چند تلخ بر لبش می‌نشانند. هدف از این پژوهش، بررسی آیرونی موقعیت در داستان‌های مثنوی خسرو و شیرین حکیم نظامی گنجوی است. نتیجه حاصل از این تحقیق آن است که در بین مثنوی‌های حکیم نظامی، داستان‌های مثنوی خسرو و شیرین بعد از مثنوی هفت‌پیکر بیش از بقیه مثنوی‌ها دارای آیرونی موقعیت و به تعبیر دیگر چرخش‌های غیرمنتظره می‌باشد.

کلید واژه‌ها:

آیرونی، شگرد، موقعیت، داستان، خسرو و شیرین، نظامی گنجوی.

۱- گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رشت، دانشگاه آزاد اسلامی، رشت - ایران. (نویسنده مسؤول)

۲- گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رشت، دانشگاه آزاد اسلامی، رشت - ایران.

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۱/۰۳

تاریخ وصول: ۹۴/۰۳/۲۳

مقدمه

نظامی از شاعران سده ششم (۶۱۴-۵۳۰) و عصر سلجوقی است. خمسه او از پر آوازه‌ترین منظومه‌های زبان فارسی است. زبان نظامی، زبان واقعی فرهنگ ایرانی است. مهم‌ترین اثر او «پنج گنج» یا «خمسه» است که تعداد ابیات آن را تا حدود ۲۰ هزار بیت نوشته‌اند، و عبارتست از: مخزن الاسرار، لیلی و مجنون، خسرو و شیرین، هفت پیکر و اسکندرنامه.

«آیرونی (ayroni)»، برگرفته از واژه یونانی (eironeia) به معنای ریا و بر خلاف واقع نشان دادن و در اصطلاح، شگردی است که نویسنده یا گوینده آن، با توجه به بافت متن به کلام یا واقعه ظاهراً صریح، معنایی بسیار متفاوت می‌بخشد که در آن دریافتی کاملاً مطایبه آمیز از ناهمخوانی وجود دارد. به عبارت دیگر، آیرونی (irony)، بیانی ادبی است که در لحن آن نوعی دوگانگی وجود دارد، چنان که آنچه گفته یا دیده می‌شود از جنبه‌ای دیگر نامعقول یا نامفهوم است یا کاملاً متضاد و خلاف انتظار ... آیرونی هم گفتاری است هم نوشتاری و از سوی دیگر به شکل‌های گوناگون در آثار ادبی ظاهر می‌شود، از تراژدی و کمدی تا شعر و رمان و به ویژه در طنز. بیشتر شکل‌های آیرونی در بردارنده تضاد و ناهمخوانی میان واژه‌ها و معانی آن‌ها، میان کرده‌ها و پیامدهایشان یا میان ظاهر و واقعیت هستند که در همه این موارد ممکن است عنصری از بی معنایی و پارادوکس نیز وجود داشته باشد. از این رو، آیرونی هنرمند را قادر می‌سازد که غیرمستقیم به بیان مفاهیم پردازد و حتی دو واقعیت مغایر با هم را کنار هم بگذارد. هدف از کاربرد آن نیز ممکن است بیان پیچیدگی تجارب، عرضه نامستقیم ارزیابی‌ها یا دستیابی به ایجاز و فشرده گویی باشد. اصطلاح آیرونی در کمدی‌های یونان باستان ریشه دارد و در اصل، به مفهوم لحن گفتار و رفتار آیرون (eiron) است. آیرون، شخصیت قراردادی کمدی‌های یونانی، فردی ضعیف و زیرک بود که بنا بر خصلت خود، کم گو (در برابر گزافه گو) بود و وانمود می‌کرد که از آنچه هست، کم هوشتر است و از همین راه، بر حریف خود، آلازون (alazon)،

دیگر شخصیت قراردادی آن کمدها که لاف زن، ابله و خود فریب بود، پیروز می‌شد. آیرونی کاربردهای متعددی دارد، اما در بیشتر این کاربردها وجه اشتراک اساسی همانا مفهوم پنهان کاری، نایک‌رنگی یا مغایرت میان ظواهر و اصل موضوع است.» (انوشه، ۱۳۸۱: ۱۶ - ۱۵)

«تعریف بی‌نظیر ساموئل جانسون با کاربرد سنتی اصطلاح «آیرونی» سازگار بود که آن را به وجهی از گفتار محدود می‌کرد که در آن معنای کلام در تقابل با معنای تحت‌اللفظی کلمات قرار می‌گیرد ...» (مهاجر، نبوی، ۱۳۸۴: ۱۴)

مهم‌ترین گونه‌های آیرونی عبارتند از: ۱- آیرونی کلامی (verbal irony) ۲- آیرونی نمایشی (dramatic irony) ۳- آیرونی ساختاری (structural irony) ۴- آیرونی رمانتیک (romantic irony) ۵- آیرونی سقراطی (Socratic irony) ۶- آیرونی تقدیر (cosmic irony) ۷- آیرونی موقعیت (situational irony). آیرونی موقعیت، نوعی از آیرونی است که میان ظاهر موقعیت و واقعیت آن ناهمخوانی وجود دارد؛ به عبارت دیگر، آیرونی موقعیت، چرخش غیرمنتظره رخدادها است. این آیرونی زمانی به کار می‌رود که تضادی بین موقعیت‌های واقعی و آنچه که متناسب است یا بین وضعیتی که اتفاق افتاده و وضعیتی که انتظار می‌رود، رخ می‌دهد، یعنی آنچه انتظار می‌رود پیش آید و آنچه که اتفاق می‌افتد، با هم تفاوت دارد. (Perrine، ۲۰۰۱: p ۶۵۷)

در حقیقت، گاهی ما با حوادثی مواجه می‌شویم که برخلاف انتظارمان یا برخلاف آنچه که باید پیش بیاید، اتفاق می‌افتد. مثلاً اگر قرار است اتفاقی رخ دهد با اتفاقی برعکس آن مواجه می‌شویم. آیرونی موقعیت در این ابیات مثنوی مولوی بسیار مشهود است:

آن یکی خر داشت پالانش نبود	یافت پالان، گرگ خر را در ربود
کوزه بودش آب می‌نامد به دست	آب را چون یافت، خود کوزه شکست

(مثنوی، دفتر اول، ابیات ۴۱ و ۴۲)

بحث و بررسی

در منظومه خسرو و شیرین حکیم نظامی، جنبه‌های آیرونیکی بسیاری مشاهده می‌گردد و در میان انواع آیرونی، پس از آیرونی تقدیر، آیرونی موقیعت بیش از همه در این شاهکار مورد استفاده شاعر قرار گرفته است. در این بخش از تحقیق به بررسی و تحلیل آیرونی موقیعت در مثنوی خسرو و شیرین پرداخته می‌شود:

در بخشی از داستان خسرو و شیرین، وقتی خسرو بر اثر شنیدن سخنان شاپور در وصف شیرین، شیفته او می‌شود و شاپور را در طلب شیرین به اراک می‌فرستد. هنگامی که شاپور به زادگاه شیرین می‌رسد در دیری اقامت می‌کند و به واسطه ساکنان آن دیر از آمدن شیرین و یارانش به دامنه کوهی در نزدیکی آنجا آگاه می‌شود؛ بنابراین تصویری از خسرو می‌کشد و آن را بر درختی در آن حوالی می‌زند. شیرین آنچنان مجذوب آن نقاشی می‌شود که خدمت‌کارانش از ترس گرفتار شدن او آن تصویر را از بین می‌برند و ناپودی آن را به دیوان نسبت می‌دهند و به بهانه اینکه آن بیشه، سرزمین پریان است، از آنجا به مکانی دیگر می‌روند.

نگهبانان بترسیدند از آن کار	کز آن صورت شود شیرین گرفتار
دریدند از هم آن نقش‌گزين را	که رنگ از وی برد نقاش چین را
چو شیرین نام صورت برد گفتند	که آن تمثال را دیوان نهفتند
پری دارست ازین صحرا گریزیم	به صحرای دگر اقسیم و خیزیم

(نظامی / ۱۳۶۶: ۱۵۸)

در این ابیات موقیعت برای خواننده چنان نمی‌نمود که نگهبانان، کاری مخالف نظر و عقیده شیرین انجام دهند، اما با این کار، در جریان داستان، چرخشی ایجاد شد، یعنی؛ بین موقیعت مورد انتظار خواننده و آنچه در داستان اتفاق افتاد، تضادی رخ داد.

شیرین دوباره تصویر خسرو را که شاپور نقاشی کرده بود، می‌بیند و دستور می‌دهد آن تصویر را برای او بیاورند، اما نگهبانانش آن را پنهان می‌کنند و باز پریان را در این کار دخیل می‌دانند و به اقامتگاه جدیدی می‌روند.

برفت آن ماه و آن صورت نهن کرد	به گل خورشید، پنهان چون توان کرد
بگفت این درپری بر می‌گشاید	پری زینسان بسی بازی نماید
وز آنجا رخت بر بستند حالی	ز گل‌ها سبزه را کردند خالی

(همان: ۱۶۱)

انتظار خواننده چنین است که این بار ملازمان شیرین در حق او خیانت نکنند و تصویر خسرو را از او مخفی نکنند، اما مخالف برداشت مخاطب، داستان سرا باز هم گره جدیدی در داستان ایجاد کرد و ذهن خواننده را به این سو برد که تلاش شاپور، گویا بی‌ثمر است و نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت.

در قسمتی از منظومه خسرو و شیرین، شیرین به بهانه شکار به مداین می‌رود و در آنجا در وضعیتی بسیار بدی قرار می‌گیرد؛ نگهبانان برمی‌گردند و مهین بانو را آگاه می‌کنند، مهین بانو بسیار ناراحت و غمگین می‌شود و در حالی که بسیار شیرین را دوست می‌دارد، اما برای یافتن او اظهار ناامیدی می‌کند و به دنبال او نمی‌رود.

... به درگاه مهین بانو هم از راه	شدند آن اختران بی طلعت ماه
به دیده پیش تختش خاک رفتند	به تلخی حال شیرین باز گفتند
که سیاره چه شب بازی نمودش	تگ طیاره چون از ما ربودش
مهین بانو چو بشنید این سخن را	صلا در داد غم‌های کهن را
فرود آمد ز تخت خویش غمناک	به سر بر خاک و سر هم بر سر خاک
ز شیرین یاد بی‌اندازه می‌کرد	بدو سوگ برادر تازه می‌کرد ...
همه لشکر به خدمت سر نهادند	به نوبتگاه فرمان ایستادند

مهین بانو به رفتن میل نمود نه خود رفت و نه کس را نیز فرمود
 که در خواب آن بلا را بود دیده که بودی بازی از دستش پریده
 چو حسرت خورد از پرواز آن باز همان باز آمدی بر دست او بار
 (همان: ۱۸۲ - ۱۸۱)

در این ابیات تفاوت بین ظاهر و باطن موقعت برای خواننده بسیار مشهود و آشکار است، مهین بانو شیفته شیرین است و بسیار به او علاقه دارد، خواننده منتظر است که او برای یافتن شیرین کاری انجام دهد، اما با کمال تعجب در ادامه داستان مشاهده می کند که مهین بانو نه خود دنبال او می رود و نه کسی را به دنبال او می فرستد؛ زیرا معتقد است که نمی توان مرغی را که پریده، به دست آورد و شیرین باید به خواست خود برگردد.

پس از آنکه خسرو از شیرین خشمگین می شود، به سوی روم عزیمت می کند و در آنجا مریم، دختر پادشاه روم، را به همسری برمیگزیند.

چو قیصر دید کامد بر درش بخت بدو تسلیم کرد آن تاج و آن تخت
 چنان در کیش عیسی شد بدو شاد که دخت خویش، مریم را بدو داد
 (همان: ۲۵۲)

خواننده داستان چنین انتظار دارد که خسرو شیفته و عاشق شیرین، بر سر عهد با او بماند و شخص دیگری را به جای او به همسری انتخاب نکند. این اتفاق، یعنی ازدواج با مریم، دختر قیصر، چرخشی در روال داستان ایجاد می کند. خواننده با قلبی ملتهب و پر از هیجان منتظر وصال این دو دلداره است، اما ناگهان با خیانت و لجبازی خسرو نسبت به عشق شیرین مواجه می شود و این حس را به خواننده منتقل می سازد که دیگر راهی برای رسیدن خسرو به شیرین وجود ندارد؛ زیرا خسرو تمام پل های پشت سر خود را خراب کرده و همه راه های وصال را بر خود بسته است.

وقتی مریم به درخواست خسرو برای آوردن شیرین به قصر پاسخ منفی می‌دهد، خسرو، دل‌تنگ شیرین می‌شود و شاپور را به طلب شیرین می‌فرستد، اما شیرین با تندی شاپور را از درگاه خود می‌رانند.

<p>تھی از خویشتن، تنها ز خسرو که از خود شرم دار ای از خدا دور کفایت کن تمامست آنچه گفتی نه هرچ آن بر زبان آید توان گفت به بی انصافیت انصاف دادم ... شدم خشک از غم اندر یم فتادم (همان / به تلخیص ۳۵۲_۳۵۱)</p>	<p>بت تنها نشین، ماه تهی رو به تندی برزد آوازی به شاپور مگو چندین که مغزم را برفتی نه هر گوهر که پیش آید توان سفت نیاید هیچ از انصاف تو یادم من از بی دانشی در غم فتادم</p>
---	--

روال داستان چنان نرم و آهسته پیش می‌رفت که خواننده اصلاً انتظار نداشت که شیرین با آن همه اشتیاق نسبت به خسرو، دعوت او را نپذیرد، اما او نه تنها دعوت خسرو را نپذیرفت، بلکه با لحنی بسیار کوبنده شاپور را از گفته خود پشیمان ساخت. این عتاب شیرین، همه شخصیت گرفتار در ماجرا یعنی؛ شاپور و خواننده را شگفت زده کرد و چرخشی در داستان ایجاد کرد. خواننده سردرگم می‌شود که بالاخره چه خواهد شد؟ و ناخودآگاه به این سمت می‌رود که این دو، دیگر به هم نخواهند رسید.

شیرین غذایی جز شیر نمی‌خورد، از آنجا که آوردن شیر از چراگاهی دور، کار بسیار مشکلی بود، شاپور برای رفع این مشکل فرهاد را به شیرین معرفی کرد. در روز ملاقات شیرین و فرهاد، فرهاد دل در گرو شیرین داد و مات و مبهوت او شد و بعد آنچنان با علاقه تیشه بر کوه می‌زد که در مدت یک ماه، جویی در دل سنگ خارا ایجاد کرد و در انتهای آن حوضی ساخت. شیرین به عنوان دستمزد، گوشواره خود را به فرهاد داد، اما فرهاد با احترام فراوان گوشواره را نثار خود شیرین کرد و روی به صحرا نهاد.

... گشاد از گوش با صد عذر چون نوش
 چو وقت آید کزین به دست یابیم
 بر آن گنجینه فرهاد آفرین خواند
 وز آنجا راه صحرا تیز برداشت
 شفاعت کرد کاین بستان و بفروش
 ز حق خدمت سر بر نتابیم
 ز دستش بستد و در پایش افشاند
 چو دریا اشک صحرا ریز برداشت
 (همان: ۳۷۸)

خواننده انتظار داشت فرهاد بعد از آن همه تلاش و زحمت، دستمزد دریافت کند یا دست کم به عنوان یادگاری از معشوق خود آن گوشواره‌ها را نزد خود نگه دارد، اما چنین کاری نکرد و آن‌ها را پیشکش او کرد و خود راه صحرا در پیش گرفت؛ بنابراین چرخشی در داستان ایجاد شد و علی‌رغم پیش بینی خواننده، داستان به سمت دیگری هدایت شد. داستان عشق فرهاد به شیرین بر سر زبان‌ها افتاد و خسرو نیز از این دلدادگی آگاه شد. فرهاد را به نزد خود خواند و در مناظره‌ای که با او داشت فهمید که توان برابری عشق او را نسبت به شیرین ندارد.

... گشاد آنکه زبان چون تیغ پولاد
 که ما را هست کوهی بر گذرگاه
 میان کوه راهی کند باید
 به این اندیشه کس را دسترس نیست
 به حق حرمت شیرین دل‌بند
 که با من سر بدین حاجت در آری
 جوابش داد مرد آهنین چنگ
 به شرط آنکه خدمت کرده باشم
 دل خسرو رضای من بجوید
 فکند الماس را بر سنگ بنیاد
 که مشکل می توان کردن بدو راه
 چنان کام‌شدن ما را بشاید
 که کار تست و کار هیچکس نیست
 کزین بهتر ندانم هیچ سوگند
 چو حاجتمندم این حاجت بر آری
 که بردارم ز راه خسرو این سنگ
 چنین شرطی به جای آورده باشم
 به ترک شکر شیرین بگوید
 (همان: ۳۹۹-۳۹۸)

فرهاد به خوبی می‌دانست که انجام این کاری که خسرو به او امر کرده، بسیار دشوار و محال است، اما بر خلاف تصوّر همگان آن کار را می‌پذیرد. خواننده انتظار داشت که فرهاد این کار را نپذیرد و یا حتی مقاومتی از خود نشان دهد، اما فرهاد با اعتماد به نفس و با اطمینان پذیرفت که آن کار را به انجام رساند.

هنگامی که فرهاد کشته شد، خسرو نامهٔ تعزیتی طنزگونه برای شیرین فرستاد و او را به ترک غم و اندوه خواند.

چو شیرین دید کامد نامهٔ شاه	رخ از شادی فروزان کرد چون ماه
سه جا بوسید و مهر نامه برداشت	وزو یک حرف را ناخوانده نگذاشت
جگرها دید مشک اندود کرده	طبرزدهای زهر آلود کرده
قصب‌هایی در او پیچیده صد مار	رطب‌هایی در او پوشیده صد خار
همه مقراضه‌های پرنیان پوش	همه زهراب‌های خوشتر از نوش
نه صبر آنکه آن شربت بنوشد	نه جای آنه از تندی بجوشد
به سختی و به رنج آن رنج و سختی	فرو خورد از سر بیدار بختی
	(همان : ۴۳۶)

این موقعیت آبرونیک، از دیدگاه خواننده رخ نمی‌دهد، بلکه در نظر شیرین آبرونیک است، شیرین فکر می‌کرد که خسرو، نامه‌ای برای جلب رضایت و ابراز عشق برای او نوشته، اما برعکس آنچه فکر می‌کرد، سراسر نامه طعنه‌ها و کنایه‌های زهر آلود بود.

خسرو برای به دست آوردن شیرین تلاش بسیاری می‌کرد، اما همچنان بی‌نتیجه بود و شیرین همانند رؤیایی برای او دور از دسترس بود؛ وقتی خسرو از جانب شیرین ناامید شد، به دنبال زنی به نام شکر که توصیف زیبایی‌اش را شنیده بود، به اصفهان رفت، اما وصال شکر هم نتوانست آتش عشق شیرین را در وجود او خاموش کند.

... به عذری کآن قبول افتاد در راه برون آمد ز خلوت خانه شاه

کنیزی را که هم بالای او بود به حسن و چابکی همتای او بود
 فرو پوشید زرّ و زیور خویش فرستاد و گرفت آن شب سر خویش
 (همان: ۴۶۳)

خواننده در این موقعیت، انتظار نداشت چنین اتفاقی بیفتد و شکر، کس دیگری را به جای خود بفرستد.

پس از بازگشت ناامیدانه خسرو از قصر شیرین، تنهایی بار دیگر همنشین شیرین می‌شود و او را دلتنگ می‌کند. پس به سوی محلّ اقامت خسرو رهسپار می‌شود و به کمک شاپور دور از چشم شاه در جایگاهی پنهان می‌شود.

همان صاحب سخن پیر کهنسال چنین آگاه کرد از صورت حال
 که چون بی شاه شد شیرین دلتنگ به دل پر می زد از سنگین دلی سنگ
 مژه بر نرگسان مست می‌زد ز دست خود به سر بر دست می‌زد
 هوا را تشنه کرد از آه بریان زمین را آب داد از چشم گریان
 ز مژگان خون بی اندازه می‌ریخت به هر نوحه سرشکی تازه می‌ریخت
 چو مرغی نیم کشت افتان و خیزان ز نرگس بر سمن سیماب ریزان
 چو از بی طاقتی شوریده دل گشت از آن گستاخ رویی ها خجل گشت
 به گلگون برکشید آن تنگدل تنگ فرس گلگون و آب دیده گلرنگ
 برون آمد بر آن رخس خجسته چو آبی بر سر آتش نشسته
 به آیین غلامان راه برداشت پی شب‌دیز شاهنشاه برداشت
 همی شد تا به لشکرگاه خسرو جنیبت راند تا خرگاه خسرو
 (همان: به تلخیص ۵۷۲-۵۷۱)

حرکت شیرین که در برابر خسرو مقاومت می‌کرد و با آن همه گفتگو تن به خواسته‌های خسرو نداد و بعد پشیمانی او به طوری که شبانه به دنبال خسرو تا لشکرگاه او رفت، برای خواننده غیرمنتظره بود. از این جهت در این بخش از داستان آیرونی موقعیت رخ داد.

سحرگاهان خسرو مجلس بزمی ترتیب می‌دهد، شیرین در گوشه‌ای از مجلس پنهان می‌شود؛ در این بزم، نکیسا از زبان شیرین غزل می‌گوید و باربد از زبان خسرو. پس از چندی غزل گفتن، شیرین صبر از کف می‌دهد و از خیمه خود بیرون می‌آید. در این بخش از داستان، شیرین دوباره ناسازگاری می‌کند و خسرو را وادار می‌کند که به طور رسمی با او ازدواج کند.

پری پیکر برون آمد ز خرگاه	چنان کز زیر ابر آید برون ماه
چو عیاران سرمست از سر مهر	به پای شه در افتاد آن پری چهر
چو شه معشوق را مولای خود دید	سر او را به زیر پای خود دید
ز شادی ساختش بر فرق خود جای	که شه را تاج بر سر به که در پای
در آن خدمت که یارش ساز می‌کرد	مکافاتش یکی ده باز می‌کرد
از آن آتش که بر خاطر گذر کرد	ترش رویی به شیرین در اثر کرد
ملک حیران شده کان روی گلرنگ	چرا شد شاد و چون شد باز دل‌تنگ

(همان: به تلخیص ۶۱۹-۶۱۸)

شیرین بر خلاف وضعیت پیش آمده، رفتار کرد. انتظار می‌رفت بعد از این همه درگیری‌ها، شیرین روی خوش نشان دهد، اما او همچنان ساز مخالف می‌زد. شیرویه با به دست گرفتن قدرت، پدر را محبوس کرد و پس از چندی به بالین او آمد و با دشنه‌ای جگرگاهش را درید. خسرو حتی در کشاکش مرگ نیز راضی نشد موجب آزار شیرین شود و بی‌صدا جان داد.

... به بالین شه آمد تیغ در مشت	جگرگاهش درید و شمع را کشت
چنان زد بر جگرگاهش سر تیغ	که خون برجست ازو چون آتش میخ ...
ملک در خواب خوش پهلو دریده	گشاده چشم و خود را کشته دیده
ز خونس خوابگه طوفان گرفته	دلش در تشنگی از جان گرفته
به دل گفتا که شیرین را ز خوش خواب	کنم بیدار و خواهم شربتی آب
دگر ره گفت با خاطر نهفته	که هست این مهربان شب‌ها نخفته

چو بیند بر من این بیداد و خواری
همان به کین سخن ناگفته باشد
به تلخی جان چنان داد آن وفادار
نخسبد دیگر از فریاد و زاری
شوم من مرده و او خفته باشد
که شیرین را نکرد از خواب بیدار
(همان: ۶۸۳-۶۸۴)

چنین انتظار می‌رفت که خسرو، شیرین را از خواب بیدار کند، ولی این اتفاق نیفتاد. یکی از زیباترین و احساسی‌ترین صحنه‌های این داستان، همین بخش است. خسرو در کمال ناباوری به دلیل اینکه شیرین از دیدن صحنه خونریزی او دچار آسیب‌های روحی و روانی می‌شود، از بیدار کردن او و کمک خواستن از او و حتی ناله کردن هم امتناع می‌کند. شیرین مشغول عزاداری برای همسرش، خسرو، بود که شیرویه برای او پیغام خواستگاری فرستاد. شیرین دم فرو بست و سخن نگفت.

نهانی کس فرستادش که خوش باش
چو هفته بگذرد ماه دو هفته
خداوندی دهم بر هر گروهش
یکی هفته درین غم بارکش باش
شود در باغ من چون گل شکفته
ز خسرو بیشتر دارم شکوهش
(همان: ۶۸۵)

اتفاقی آبرونیک در این بخش داستان رخ می‌دهد، شیرویه که عشق شیرین را از او گرفته است، حالا به جای اینکه تعزیت نامه‌ای برای او بفرستد، به او پیشنهاد ازدواج می‌دهد و از او می‌خواهد که خوش باشد.

صبحگاهان که خسرو را به دخمه بردند، شیرین نیز با عظمتی شاهانه قدم در دخمه نهاد و در تنهایی‌اش با او دشنه‌ای بر تن خود زد و در کنار خسرو جان داد.

چو مهد شاه در گنبد نهادند
میان دربست شیرین پیش موبد
بزرگان روی در روی ایستادند
به فراشی درون آمد به گنبد

در گنبد به روی خلق در بست
جگرگاه ملک را مهر برداشت
بر آن آیین که دید آن زخم را ریش
به خون گرم شست آن خوابگه را

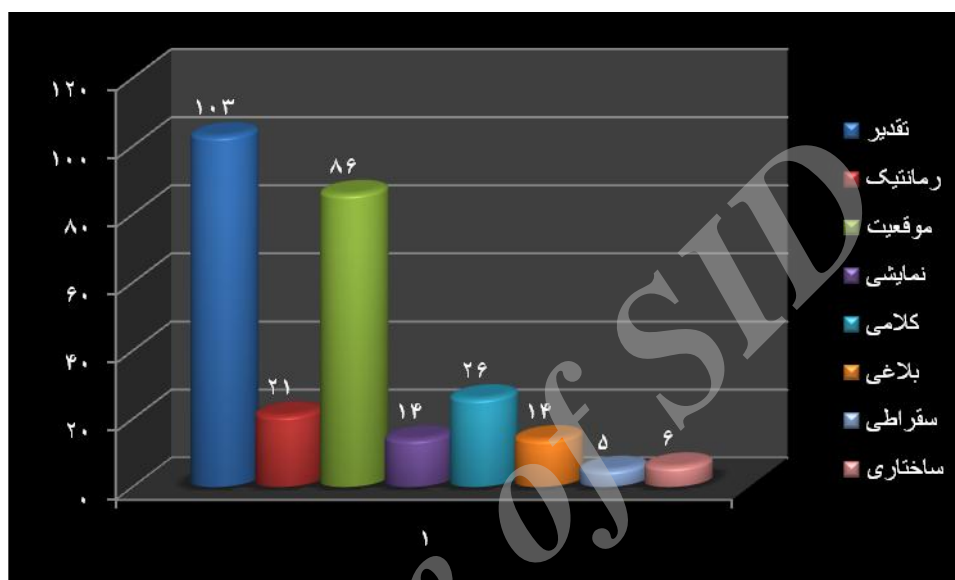
سوی مهد ملک شد دشنه در دست
ببوسید آن دهن کو در جگر داشت
همان جا دشنه‌ای زد بر تن خویش
جراحی تازه کرد اندام شه را

(همان: ۶۹۸-۶۹۹)

شیرین بر خلاف تصوّر همگان، خود را کشت، به عشق خود پیوست و با او یکی شد.

Archive of SID

- نمودار فراوانی انواع آیرونی در خمسة حکیم نظامی



Archive of SID

نتیجه‌گیری

یکی از روش‌های ایجاد جذابیت در داستان، چرخش‌هایی است که در روال داستان ایجاد می‌شود. این چرخش‌های بعضاً غیرمنتظره، چه از دیدگاه خواننده و چه از دیدگاه شخصیت‌های داستان، بن‌مایه آبرونی تقدیر و آبرونی موقعیت است. با این تفاوت که در آبرونی تقدیر، عامل چرخش‌هایی که در داستان ایجاد می‌شود، تقدیر است و عوامل آن، اعم از عوامل طبیعی و عوامل مابعدالطبیعه و همه آنچه که در ناخودآگاه جمعی انسان‌ها در ذیل عنوان تقدیر جای می‌گیرد. در مثنوی خسرو و شیرین حکیم نظامی، تأثیر آبرونیک تقدیر در روال داستان، دارای بیشترین نمونه است و آبرونی موقعیت در رتبه دوم قرار می‌گیرد؛ بنابراین با استناد به این نتایج، می‌توان گفت یکی از عوامل جذابیت داستان‌های اخلاقی‌ای که در منظومه خسرو و شیرین وجود دارد، وجود این چرخش‌های غیرمنتظره است. درست در یک موقعیت، اتفاق می‌افتد که هیچ‌کس انتظارش را ندارد یا در لحظه‌ای که همه انتظار پیشامدی دارند، آن پیشامد، اتفاق نمی‌افتد. این ترفند نه تنها جذابیت داستان را بیشتر می‌کند، بلکه به سراینده داستان کمک می‌کند که با این اتفاقات غیرمنتظره، موضوع داستان خود را پیش‌بردد و در مورد لزوم پیام‌های اخلاقی خود را با طولانی کردن داستان به خواننده القا کند.

فهرست منابع و مآخذ

- ۱ - انوشه، حسن، (۱۳۸۱)، *فرهنگنامه ادبی*، ج ۲، چ دوم، تهران : وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۲ - پاینده، حسین، (۱۳۸۵)، *نقد ادبی و دموکراسی*، تهران: نیلوفر.
- ۳ - داد، سیما، (۱۳۸۷)، *فرهنگ اصطلاحات ادبی*، چ چهارم، تهران : مروارید.
- ۴ - شمیسا، سیروس، (۱۳۶۸)، *نگاهی تازه به بدیع*، تهران: فردوس.
- ۵ - مکاریک، ایرنا ریما، (۱۳۸۴)، *دانش نامه نظریه های ادبی معاصر*، ترجمه مهرا مهران مهاجر و محمد نبوی، چ اول، تهران: آگاه.
- ۶ - میرصادقی، جمال و میمنت، (۱۳۷۷)، *واژه نامه هنر داستان نویسی*، تهران: کتاب مهناز.
- ۷ - نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف، (۱۳۶۶)، *خسرو و شیرین*، تصحیح بهروز ثروتیان، تهران: توس.
- ۸ - همایی، جلال الدین، (۱۳۶۱)، *فنون بلاغت و صناعات ادبی*، تهران: توس.
- ۹ - *A glossary of literary terms*, A.H.Abrams, longman publication, new york, 1970.
- ۱۰ - *Compass of irony*, D.C.Muecke, methuen, new york-london, 1980-
- ۱۱ - *Dictionary of word literary term*, SHipty-
- ۱۲ - *The concise oxford dictionary of lirerary terms*, Baldick -